بسم الله الرحمن الرحیم

## بین مفهوم و بین عین و مصداق خلط شده است

 ومنها ما فى حکمه الاشراق و التلویحات من انه لیس فى الوجود ما عین ماهیته الوجود فانا بعد ان نتصور مفهومه قد نشک فى انه هل له الوجود ام لا فیکون له الوجود زائد و کذا الکلام فى وجوده ویتسلسل الى غیر النهایه و هذا محال و لا محیص الایان الوجود مقول على الموجودات اعتبار عقلى.

 یكى از آن موارد شبهه‌اى كه ایشان فرمودند در اشكالات تفصیات این است كه، بین مفهوم و بین عین و مصداق خلط شده، یعنى صاحب تلویحات در اینجا خلط كرده‌اند. به این بیان همان طور كه نظر ایشان همین است.

 مى‌گویند: وجود یك امر اعتبارى است و اصالت با ماهیت است و بیانشان این است كه حقیقت وجود، عین خارجى ندارد، بلكه یك تصوّر ذهنى است براى اینكه ما گاهى اوقات مفهوم یك موجودى را تصوّر مى‌كنیم و بعد شك مى‌كنیم كه آیا این مفهوم وجود، موجود است یا نه.

 اگر قرار باشد بر اینكه ما یك مفهومى را تصوّر كنیم، دیگر شك كردن در این كه موجود است یا نه، چه معنایى دارد؟ و اگر این موجود، یك حقیقت خارجى بود، همان طورى كه ماهیت را تصوّر مى‌كنیم و شك در وجودش مى‌كنیم و این دو متغایران هستند. در همین جا هم ایشان مى‌فرمایند كه گاهى اوقات، ما یك ماهیت را تصوّر مى‌كنیم و بعد شك در وجودش داریم، چنانكه غالب مشائیین معتقد به این مسأله هستند. اگر ماهیت و وجود، هر دو یكى بود، دیگر شك در وجود معنا نداشت. چون ماهیت كه متصّور است؛ شك در موجودیت او مى‌شود كه در عالم عین و در عالم خارج هست یا نیست.

## ماهیت و وجود، در عالم خارج دو امر متغایران هستند

 پس معلوم مى‌شود كه ماهیت و وجود این دو، در عالم خارج دو امر متغایران هستند همان طور كه در عالم ذهن، متغایران هستند و شكى در این نیست. صحبت در عالم خارج است كه آیا در عالم خارج هم متغایران هستند، یا نه، چون ما ماهیت را تصوّر مى‌كنیم و این تصوّر ماهیت براى ما تامّ است، منتهى موجودیت او در اینجا زائد بر این ماهیت مى‌شود، پس در عالم خارج هم دو تا مى‌شوند ـ البتّه مرحوم آخوند به این مطلب جواب مى‌دهد ـ ، و بحث در تغایر است كه معلوم با مشكوك دو تا هستند.

## قول صاحب تلویحات

 بنابر قول صاحب تلویحات، مفهوم یك موجود را ما تصوّر مى‌كنیم و شك در موجودیت او مى‌كنیم. اگر وجود یك امر عقلى و یك انتزاع عقلى نبود و و واقعیت خارجى داشت، پس بنابراین آن مفهوم وجودى را كه ما تصوّر كردیم و شك در تحققّ خارجى او داریم، باید آن وجود، زائد بر مفهومى كه ما تصوّر كردیم باشد. چون مفهوم باید حكایت از موجود خارجى كند. نقل كلام مى‌كنیم در آن حقیقت خارجى كه ما شك در عینّیت او داریم. خود آن حقیقت خارجى آیا مفهومى در ذهن مى‌آورد یا نمى‌آورد، مى‌گوئیم، مى‌آورد. پس همان مفهوم وجود خارجى كه ما باز شك در وجودش داریم اگر بخواهیم آن را تصور كنیم باز شك مى‌كنیم كه آیا یك موجودیت خارجى دارد یا ندارد و هلمّ جرّى كه این موجب تسلسل مى‌شود.

 پس ایشان مى‌گویند بلا شك، ما باید معتقد باشیم كه مفهوم وجود یك انتزاع عقلى است و مابازاى خارجى ندارد.

## اشكالى كه در اینجا وارد مى‌شود كه در اسفار هم نیست ...

 اشكالى كه در اینجا وارد مى‌شود كه در اسفار هم نیست، این است كه همینكه شما مى‌گوئید؛ ما مفهوم یك موجود را تصوّر مى‌كنیم، ـ ماهیت كه هیچ، ماهیت قابل تصوّر است ـ یعنى مفهوم موجودیت او را تصوّر مى‌كنیم و شك مى‌كنیم آیا این موجودیت در خارج هست یا نه، مثل این كه شما وجود عنقا را تصوّر كنید، نه خود عنقا را، بعد شك مى‌كنید كه آیا این وجودى كه حالا تصورّش را كردید در خارج مابازایى دارد یا ندارد. پس بنابراین شما من حیث لایشْعر اعتقاد به موجودیت او دارید و الا معنى ندارد كه بگوئید در خارج هست یا نه. همین كه شما مى‌گوئید كه این وجود عنقا در خارج موجود است، بدون اینكه خودتان بفهمید یك بنایى را منتظم شدید، آن بنا چیست؟ او این است كه یك مابازایى باید در خارج داشته باشد كه آن مابازا مشت پر كن باشد، تعین و عینیت داشته باشد و الّا ماهیت عنقا كه براى شما تصوّر شده، اگر صرف ماهیت عنقا به تنهائى مابازاى خارجى این تصوّر شما بود، دیگر معنا نداشت شما شك در وجود بكنید. اینكه الآن شما ماهیت عنقا را تصوّر كردید و در وجود عنقا شك مى‌كنید ـ فرض كنید كه یك پرنده‌اى است، نوك آن این قدر است سر او اینقدر، بالهاى او آنقدر، در فلان كوه زندگى مى‌كند. این ماهیت را شما تصوّر كردید. حالا شك مى‌كنید آیا این تصوّر ذهنى شما، خارج هم دارد یا ندارد. ـ من حیث لا یشعر ملتزم شدید بر اینكه، آنچه كه به این ماهیت لباس تحقّق مى‌بخشد، آن عینیت خارجى و وجود خارجى است. و الا قائلین به اصالت الماهیه مى‌گویند خود ماهیت، خودش عینیت خارج است نه اینكه وجود بیآید و زائد بر آن بشود. یعنى وجود نیآمده خود ماهیت در خارج عینیت دارد. حالا این یك اشكالى كه به ایشان وارد مى‌شود.

 سؤال: با فرض كه نمى‌شود تصوّر كرد. فرض وجود، خود وجود نیست. یك وقت ماهیت تصوّر مى‌شود، یك وقت فرض وجود و یك وقت خود وجود تصور مى‌شود.

 جواب: بله، مى‌دانم، ولى صحبت در این است كه، آن كس كه فرض وجود را مى‌كند و شك مى‌كند در عینیت خارجى او، این در ذهن خودش، آن چه را كه لباس هستى دارد، آن را وجود مى‌پندارد و الا او كه ماهیت را تصورّ كرده است.

 سؤال: فرض این است كه فرض مى‌كنیم اینجا طلاست.

 جواب: فرض مى‌كند طلاست؛ خوب، بعد مى‌گوید آیا این طلا هست یا نیست. ما سه مرحله داریم. مرحله اوّل، ماهیت طلا، مرحله دوّم فرض وجودش و مرحله سوم خود تحقق خارجى آن.

 قائلین به اصالت الماهیه در اینجا چه مى‌گویند؟

## كلام قائلین به اصاله الماهیه و نقد ملا صدرا بر آنها

 قائلین به اصالت الماهیه مى‌گویند آنچه كه در خارج اصل است، آن عبارت است از ماهیت، وجود اصل نیست. شما كه در اینجا ماهیت را تصوّر كردید. فرض وجودش را هم تصور كردید، پس بنابراین دیگر دنبال چه چیزى مى‌گردید. مگر شما نمى‌گوئید ماهیت اصل است و ماهیت موجب قوام است و ماهیت عین تقرر است و ماهیت عین عینیت خارجى است و ماهیت عین تعین است و ماهیت عین تشخّص است. این عبارات مختلفى كه مى‌آورید، ماهیت را كه ما تصوّر كردیم، پس بنابراین باید تشخّص، عینیت تمام باشد. براى تحقّق خارجى این ماهیت دنبال چه چیزى باید بگردیم؟ دنبال وجود مى‌گردیم و این كه شما تصوّر كردیم آیا در خارج هست یا نیست. منْ حیث لا یشْعر ملتزم شدید بر اینكه اساس هستى بر اساس وجود است. و الا اگر بر اساس وجود نبود این ماهیت‌ها را كه تصوّر مى‌كنید باید در خارج باشند. و صرف تصوّر شما عینیت خارجى ماهیت باشد. ـ ا لیس الامر كذلك ـ همین كه شما مى‌گوئید ما وجود این عنقا را تصوّر مى‌كنیم بعد شك در تحقّق خارجى او داریم كه آیا این وجود عنقا كه ما الآن در ذهن آوردیم آیا این وجود عنقا در خارج هم همین طور است یا تصوّر ذهنى ما است. ما به عنقا وجود دادیم. و در خارج وجودى ندارد. این كه شما مى‌گوئید در سرّ و ضمیر شما و در سویداى دل شما، این مبنا پذیرفته شده است بر اینكه صرف ماهیت موجب تقرر نیست، نیاز به یك وجود خارجى داریم. و صاحب تلویحات با این بیان خودشان، از این نكته غافل هستند.

 مرحوم آخوند در جواب ایشان یك بیانى دارند. بیان ایشان این است كه مى‌فرمایند: ما همان طورى كه قبلًا گفتیم، یك مفهوم و یك حقیقت و عینیت از وجود داریم. آنچه را كه ما در ذهن مى‌آوریم، آن وجهى، از وجوه وجود است. امّا خود وجود كه در ذهن نمى‌آید تا اینكه این وجودى كه در ذهن مى‌آید نیاز به یك وجود خارجى داشته باشد. چون صاحب تلویحات مى‌گوید، شما شك در وجود عنقا مى‌كنید و این تصوّر ذهنى شما یعنى وجود عنقا، وجود است یك وقت بحث در خود عنقا است، تصوّر ذهنى ما، خود عنقا است. یك وقتى وجود عنقا را تصوّر مى‌كنیم. آیا این عنقائى كه داریم، وجود دارد یا ندارد. پس بنابراین وجود در ذهن شما آمد. و تمام كله شما از وجود پر شد. در حالتى كه در خارج از وجود هنوز خبرى نیست. پس این وجود ذهنى شما، این متدلّى و متكى بر یك وجود خارج است. نقل كلام در آن وجود خارج مى‌كنیم. اگر در خارج بخواهد وجودى باشد، آن مفهومى كه از آن وجود در ذهن مى‌آید متدلى به چه چیز است؟ باز به وجود دیگر است. یعنى آن وجود زائد بر این وجود ذهنى ما است. غافل از اینكه آنچه كه ما در ذهن مى‌آوریم مفهوم آن امر خارج است نه خود امر خارج؛ آن امر خارج، كه در ذهن نمى‌آید. آن امر خارج سر جایش ایستاده است. مفهومى از آن در ذهن مى‌آید و این مفهوم ما هیچوقت قائم به خارج نیست، قائم به ذهن است و تسلسل هم دیگر لازم نمى‌آید. یعنى ذهن ما متكا و پایه براى این وجود است. و منشأ براى تصوّر وجود ذهن واقع مى‌شود. پس دیگر ما یك وجود زائد بر این وجود ذهنى نمى‌خواهیم تا نقل كلام در او بكنیم. و تسلسل پیدا بشود.

 آنچه كه ما در ذهن داریم، دو چیز است كه هر دو آفریده ذهن است: اوّل ماهیت عنقا. دوّم: یعنى شك در وجود عنقا. مفهوم وجود آن و مفهوم هم یك امر اعتبارى و انتزاع عقلى است. ذهن به خاطر لحاظ خارج و به خاطر ملاحظات خارج یك مفهومى را، برداشت مى‌كند، همان طورى كه ماهیات را در ذهن مى‌آورد، مفهوم وجود را هم در ذهن مى‌آورد. چه فرقى مى‌كند! لازم نیست كه این مفهوم وجودى كه حالا در ذهن آمده مابازا داشته باشد یا مابازا نداشته باشد. از كجا تسلسل لازم مى‌آید؟ این بیان مرحوم آخوند.

 بعد مرحوم آخوند مى‌فرمایند با بیان خودشان كه واقعاً بیان، بیان عالى است، آنچه را كه ما مى‌فهمیم، ماهیات است و ما از حقایق وجود خارجى اطلاعى نداریم. شما وقتى به زید نگاه مى‌كنید ماهیت زید را مى‌یابید. امّا وجود زید را نمى‌یابید. وجود زید مال خودش است. شما چگونه بر وجود او اطلاع پیدا مى‌كنید. آنچه را كه شما مى‌بینید آثار این وجود است. سر و دست و پا، شكل و شمائل و ماهیت اوست. امّا آن چه را كه این شكل و شمائل، این وضع و این كیف و كمّ و این خصوصیات ماهوى او، متكى به اوست و از او منشأ گرفته است، آن منشأ اصلى را هیچوقت شما به او دسترسى پیدا نمى‌كنید. یعنى آن جهت وجودى كه آن جهت وجودى به این قالب آمده، چگونه ما دسترسى به او پیدا مى‌كنیم؟ چطور مى‌فهمیم؟ آنچه كه ما مى‌فهمیم، رنگ و شمائل است. اینكه ما ادراك مى‌كنیم یك ماهیتى است. همان قدر ما مى‌فهمیم این گوسفند است، این بقر است و بین گوسفند و بقر تفاوت است. امّا اینكه چرا این گوسفند، گوسفند شده؟ و چرا این بقر، بقر شده؟ این چراها را ما نمى‌فهمیم. و حقیقت وجود این را ما نمى‌یابیم مگر بالمشاهده الحضوریه و باید اشراف حضورى باشد، تا آن منشأ و ریشه‌اى كه در این قالب جلوه پیدا كرد آن را بدست بیآوریم. این كلام مرحوم آخوند.

## آخوند: بیان صاحب تلویحات براى مشائیین خوب است

 بعد مرحوم آخوند مى‌فرمایند این بیانى كه صاحب تلویحات دارد، این بیان، براى مشائیین خوب است. مشائیین چه مى‌گویند؟ آنها مى‌گویند: وجود و ماهیت در خارج، متغایران هستند. ـ در بعضى از جاها و در حواشى نوشته است كه آنها مى‌گویند ـ وجود مربوط به ذهن است، این حرف غلطى است، مشخّص است كه مفهوم وجود و ماهیت در ذهن متغایران هستند. ـ آنها مى‌گویند مى‌گویند وجود اعیان خارجى متغایرند، یعنى در اعیان خارج دو چیز هست یكى ماهیت و یكى وجود، این وجود و ماهیت بهم مى‌چسبند و جناب زید درست مى‌شود. چون ما ماهیت را تصوّر مى‌كنیم و شك در وجودش داریم. پس مشخّص است كه مشكوك، با متیقّن دو تا است. یعنى متیقّن ماهیت و مشكوك وجود اوست، از اینجا ما استفاده مى‌كنیم كه در عالم خارج و در عالم اعیان، ماهیت یك چیز است و وجود چیز دیگرى است به خاطر اینكه هر كدام از اینها یك ما به ازاء دارند. آن ماهیت ما به ازایش، صورت ذهنى ما است و آن وجود ما به ازایش، صورت ذهنى ما است. به خاطر اینكه ما شك در وجود داریم. بالأخره این دو در خارج تركیب شدند و تغایر را به وجود آوردند.

 سؤال: پس در خارج یك چیز بیشتر نداریم یا وجود است و یا ماهیت است

 جواب: نه اینكه دو چیز از هم جدا باشند، كلام مرحوم آخوند هم همین است كه این دو وحدت خارجى دارند. منتهى بعضى از مشائیین، قائل به تمایز خارجى اینها هستند. مى‌خواهند بگویند دو چیز است و ما یك چیز مى‌بینیم.

 سؤال: یعنى وحدت وجود ماهیت را انضمامى مى‌دانند.

 جواب: انضمامى مى‌دانند نه اتحادى. یعنى دو چیز است كه ما یك چیز مى‌بینیم. مى‌گویند تغایر، در اعیان است نه در ذهن. چون تغایر در ذهن كه معلوم است كدام دیوانه‌اى مى‌گوید كه در ذهن هم یكى هستند. كسى این چنین حرفى نمى‌زند. به خاطر اینكه آن ماهیتى كه از وجود در ذهن مى‌آید با آن مفهومى كه از وجود در ذهن مى‌آید قطعاً دو تا است.

 صاحب تلویحات مى‌گوید شما در مورد ماهیت و وجود این حرف را زدید. ما اصلًا در خود وجود بحث مى‌كنیم. در خود وجود مى‌گوئیم به ماهیت كار نداریم، ما وجود خود عنقا را در نظر مى‌گیریم. خود وجود عنقا را كه شما تصوّر مى‌كنید آیا ما به ازاى خارجى دارد یا ندارد؟ اگر دارد. پس بنابراین، این، ما به ازاء خارج باید اضافه بشود به مفهوم ذهنى ما كه در ذهن تصوّر كردیم. نقل كلام در وجود خارج مى‌كنیم. آن وجود خارج را باز ما مى‌توانیم تصوّر كنیم یا نمى‌توانیم، ما باز تصور همان مفهوم وجود خارجى را مى‌كنیم و آن هم ما به ازایى دارد. كه آن اضافه بر این مى‌شود یعنى این متكى به اوست. و نقل كلام مى‌كند الى غیر النهایه. یعنى هر مفهوم ذهنى را كه شما در اینجا آوردید، این مفهوم ذهنى، یك ما به ازاى خارج دارد كه متكى به آن است. مى‌گوئید؛ شك در موجودّیت خارج، الآن شما یك وجودى در ذهن آوردید. منتهى خارج است كه الآن ما به ازاى این است. آن وقت نقل كلام در موجودیت خارج مى‌كنیم، باز ما مى‌توانیم آن را تصوّر كنیم. گاهى راه تصوّر بسته مى‌شود و وجود اضافه بر مفهوم ذهنى نمى‌شود. اما یك وقت نه راه تصور بسته نمى‌شود، ما همین تصوّر را مى‌بریم در آن عینیت خارجى، مى‌گوئیم آن وجود خارجى آیا تحقّق دارد یا ندارد. همین طور الى ماشاء الله.

 ایشان مى‌گویند كه پس بنابراین، مشائیین كه قائل هستند بر اصالت ماهیت و زیادى وجود بر ماهیت. ایشان مى‌گویند. باید طبق همین مبنا قائل به تسلسل بشوید. پس بنابراین تسلسل موجب مى‌شود كه شما در آنجا قائل به اعتباریت بشوید. پس وجود هم اعتبار عقلى است نه اینكه یك منشأ خارجى و مابازاى خارجى داشته باشد.

 امّا با آن مبنایى كه مرحوم آخوند فرمودند بر اینكه آنچه كه از وجود در ذهن مى‌آید مفهوم وجود است. مفهوم وجود در ذهن مى‌آید، امّا حقیقت وجود كه در ذهن نمى‌آید تا اینكه متكى به خارج باشد، اگر اینطور باشد. پس بنابراین مفهوم وجود یك مفهوم عام بدیهى است و آن یك امر انتزاعى و یك اعتبار عقلى است. كه از ما به ازاى خارجى بر انسان پیدا مى‌شود. پس بنابراین آنچه را كه ما تصوّر مى‌كنیم عبارت است از یك اعتبار عقلى، آنچه كه در خارج وجود دارد، حقیقت و عین ما به ازاى این اعتبار عقلى است و دیگر نه تسلسلى پیش مى‌آید و نه كلام صاحب تلویحات در اینجا مى‌تواند كارگر باشد و وجود را امر زائد بداند تا ما نقل كلام در آن وجود خارج بكینم، ببینیم آیا آن وجود خارج، تصوّر مى‌شود یا نه، شك در وجود خارج پیدا مى‌شود، آیا آن خارجى موجودّیت دارد یا ندارد. ما باز در ذهن خود یك شكى درست مى‌كنیم نسبت به موجودیت خارج و باز نقل كلام در ما به ازاى آن مى‌كنیم و باز ما به ازا را در ذهن مى‌آوریم. باز شك در وجود آن مى‌كنیم. همین طور الى غیر النهایه.

 مى‌گوئیم، وجود عبارت است از یك امر عام بدیهى، و یك انتزاع عقلى، همان طورى كه انسان نگاه مى‌كند به خارج، ماهیات را مى‌بیند و یك انتزاع مى‌كند و آن انتزاع را در ذهن مى‌آورد. همین طور وقتى نگاه به خارج مى‌كند یك مفهوم اجمال از حقیقت هستى را مى‌یابد و آن را در ذهن مى‌آورد. آن ما به ازاى براى این مفهوم است، ماهیت خارجى هم ما به ازاى آن ماهیت عقلى ما است. دیگر هر دو اساس در اینجا از بین مى‌روند.

## تطبیق متن

 «و منها ما فى حکمه الشراق و التلویحات من انه لیس فى الوجود ما عین ماهیه الوجود» ما در عالم، ماهیت نداریم چیزى كه عین ماهیتّش، وجود باشد. یعنى در اینجا خود ایشان مى‌خواهند تشخّص وجود را بطور كلى بردارند و عینیت وجود را از بین ببرند «فانا بعد أن نتصور مفهومه» بعد از اینكه ما تصوّر مفهوم آن وجود را كردیم. وجود آن چیزى كه عینش وجود است. «قد نشک فى انّه هل له الوجود ام لا شك مى‌كنیم كه آیا براى این چه كه عین ماهیت او وجود هست، آیا براى او وجودى هست یا براى او وجودى نیست. یعنى وقتى كه ما آن مفهوم وجود را تصوّر كردیم. مفهوم وجود عنقا، خود ماهیت عنقا را كه كارى نداریم، وجود عنقا را تصوّر كردیم، بعد شك مى‌كنیم كه آیا این وجودى كه ما تصوّر كردیم مابازایى دارد یا مابازا ندارد. «فیکون له وجود زائد پس براى این وجود عنقا باید یك وجود دیگرى باشد، كه به دنبال او داریم مى‌گردیم. وکذا الکلام فى وجوده حالا مى‌رویم دنبال وجود خارجى او. ویتسلسل آن وجود خارجى را آیا ما مى‌توانیم تصوّر بكنیم یعنى هست یا نه، بله، مى‌توانیم تصوّر كنیم. وقتى كه تصوّر كردیم، مشكوك غیر از معلوم است. آیا مابازاى خارجى او وجود دارد یا ندارد. در اینجا تسلسل پیدا مى‌شود «و هذا محال» این محال است «و لا محیص» براى اینكه این تسلسل قطع بشود باید بگوئیم اصلًا وجود ما به ازاى خارجى ندارد. وجود یك امر انتزاع عقلى است و ما به ازا ندارد. آنچه كه امر واقع است همان است كه ماهیت است. الا بان الوجود المعقول على الموجودات اعتبار عقلى این یك اعتبار عقلى از تقرر ماهیت است و ما انتزاع وجود مى‌كنیم. حالا اسم این تقرر را اینها تقرر یا ثبوت و یا تحصّل مى‌گذارند. در حالى كه همه اینهاعبارتها شتى است

 «وجوابه بما اسلفناه» قبلًا گفتیم كه وجود، مفهوم وجود، یك عام بدیهى است و یك انتزاع عقلى است. حقیقتش اصلًا به ذهن نمى‌آید و ادراك نمى‌شود و مشاهده مى‌خواهد. «من ان حقیقه الوجود و کنهه لا یحصل فى الذهن»

 حقیقت وجود كه در ذهن نمى‌آید چون اصلًا ظرف ذهن گنجایش براى حقیقت وجود را ندارد «و ما حصل» آن حقیقت وجود در ذهن یك امر انتزاعى عقلى است «و هو وجه من وجوهه» این یك وجهى است از وجوه آن حقیقت وجود، صورتى است از صورت‌هاى آن حقیقت وجود كه در ذهن آمده است.

 یك صورتش در عالم اعیان است. یك صورتش در ذهن است. صوّر مختلفى دارد، صور مادّى، صور مجرد، صور نورانى و صوّر مختلفى دارد. یكى از آنها در ذهن مى‌آید. «و العلم بحقیقته،» علم به حقیقت وجود، «یتوقف على المشاهده الحضوریه» نیاز به علم حضورى دارد. «و بعد مشاهده حقیقته» وقتى كه حقیقتش مشاهده شد والاکتناه و انسان به ماهیت آن وجود پى برد. «التّى هى عین الآنیه» وقتى آن عین عینیت است. لا یبقى مجال لذلک الشک» دیگر شكى در اینجا باقى نمى‌ماند كه آیا آن حقیقت وجود مابه‌ازایى دارد یا ندارد. خوب، انسان خودش اشراف پیدا كرده، و آن حقیقت وجود را لمس كرده «والاولى ان یورد هذا الوجه» این وجه ایشان این به عنوان الزام مشائیین مورد توجه قرار مى‌گیرد. همان طور كه ایشان در حكمت الاشراق همین را فرموداند.

 مشایعین چه چیز گفته اند؟ استدلوا على مغایره الوجود الماهیه

 استدلال كرده‌اند بر مغایرت ماهیت با وجود به این صورت بانا قد نعقل الماهیه ما یك ماهیت را تصوّر مى‌كنیم ولى شك در وجودش داریم. مثل خیلى از چیزها كه تصوّر مى‌كنیم. و از یك طرف مى‌دانیم كه مشكوك با معلوم مغایرت دارد. «لیس نفس المعلوم» مشكوك كه خود معلوم نیست. آنچه كه معلوم ما است، ماهیت است. آنچه كه مشكوك ما است وجود ماهیت است این را در نظر بگیرید «و لا داخلا فیه» داخل در آن هم نیست. «فهما متغایران فى الاعیان» اینها متغایران در اعیان هستند.

 این حاشیه مرحوم سبزوارى هم در اینجا بلاوجه است. در اینجا هیچ تعارض نیست. آنچه اینها دارند تغایر اعیان است. امّا در بحثى كه بعداً مى‌آید ایشان مى‌گوید تمایز بر حسب ادراك است. در آن بحث بعد. این كلام، كلام آنهاست، مشائیین، كلام آخوند نیست كه شما دارید مى‌گوئید كه اینها متغایرند، تفاوت در صفحه بعد مى‌آید. این دو مسأله باهم تفاوت دارد. «فالوجود زائد على الماهیه» ـ تمام اینها كلام مشائین است ـ وجود زائد بر ماهیت است. چرا؟ به خاطر اینكه ماهیت متیقن است و وجود مشكوك است. پس بنابراین در خارج، وجود و ماهیت دو تا هستند. والشیخ الزمهم بعین هذه الحجه» شیخ به عین این حجت الزام كرده كه. وجود زائد بر ماهیت است و مى‌گوید: وجود یك امر اعتبارى است و ما قائل به اصل الماهیه هستیم. چرا؟ لان الوجود ایضاً کوجود العنقاء مثلًا فهمناه چون ما در خود وجود صحبت مى‌كنیم. شیخ مى‌گوید: شما ماهیت را تصوّر نكن. وجود را تصوّر كن. حالا چه وجودى را. وجود متعین را تصوّر كن. مثل وجود عنقا را، وجود عنقا را شما در ذهن تصوّر كن. «و لم نعلم انّه موجود فى الاعیان ام لا نمى‌دانیم این موجودى كه ما الآن تصوّر كردیم، ـ نه ماهیت او را. ـ وجودش را تصورّ كردیم. آیا ما به ازا دارد یا ندارد. آیا در اعیان هم هست یا نه. فیحتاج الوجود الى وجود آخر وجود به یك وجود دیگرى احتیاج دارد. یعنى این را كه ما الآن تصوّر كردیم، نیاز دارد به مابه ازائى در خارج كه این ما به ازاى خارج حكایت از او مى‌كند. وآن ما به ازاء را شما مى‌توانید تصوّر كنید. و آن وجود خارجى را شما تصوّر مى‌كنید باز شك دارید آیا هست یا نیست پس آن یك ما به ازایى دیگرى هم دارد. این مفهوم ما به ازا، مفهوم ما به ازا، مفهوم ما به ازا الى غیر النهایه همین طور كش پیدا مى‌كند.[[1]](#footnote-1)

 و لنعلم انه فى الاعیان ام لا فیحتاج الوجود الى وجود آخر فیتسلسل مترتباً موجوداً معا الى غیر النهایه لكن ما اوردناه علیه یجرى مثله فى اصل الحجه خود همان آنچه را كه ما بر ایشان وارد كرده‌ایم در اصل حجتى كه ایشان وارد كرده‌اند مى‌آید فانهدم الاساسان هر دو اساس با هم از بین مى‌روند، هم اساس مشائیین كه قائل به اصل تغایر ماهیت و وجود در خارج هستند از بین مى‌رود و هم اساس ایشان كه قائل به اصالت ماهیت و اعتباریت وجود هستند از بین مى‌رود.

 آنچه را كه ما گفتیم این است كه آن حقیقت وجود یك امر خارجى است آنچه كه ما از حقیقت وجود برداشت مى‌كنیم، یك امر اعتبار عقلى است.

 پس بنابراین آنچه را كه مشائیین مى‌گویند كه اعتباریت وجود تغایر خارجى است، در عالم خارج یك شیء بیشتر نیست و آن هم از همان وجود است. آن از عالم خارج است، این را كه ایشان مى‌گوید كه قائل به اعتباریت وجود هستند، ایشان مى‌گویند آنچه كه اعتبار است مفهوم است، ولى حقیقت آن كه در ذهن شما نیست كه شما بیائید و اشكال بكنید؟! حقیقتش در عالم خارج براى خودش نشسته و یا دارد راه مى‌رود. آنچه را كه شما دارید در ذهن مى‌آورید مفهوم است، و مفهوم هم كه یك اعتبار عقلى است و اعتبار عقلى كه اتكاء به خارج ندارد تا تسلسل لازم بیاید.

1. سؤال: چرا اينجورى مى‌گوئيم اين مثل دور مى‌ماند. اين مفهومى که از وجود، در ذهن داريم، در ما به ازايش شک مى‌کنيم و مى‌گوئيم در خارج است. در خارج هم که تصوّر مى‌کنيم، اين تصوّر ثانوى ما همان تصوّر اوّلى ماست.

جواب: نه، آن ديگر متکى به ذهن ما نيست. ذهن ما متکى به آن است، يعنى آن تصوّرى که ما مى‌کنيم، آن متدّلى به ما به ازاى خارجى است چون ما حکايت مى‌کنيم. هميشه تصوّر حاکى از خارج مى‌شود.

پس بنابراين وقتى ما مفهوم وجود را تصوّر کرديم، يک ما به ازايى هم برايش تراشيديم و در خارج گذاشتيم و آنجا قايم- مخفى- کرديم، مى‌گوئيم آيا وجود عنقا هست يا نيست، اين را که مى‌گوئيم وجود عنقا هست، آن هست را در خارج نگه داشتيم حالا اين وجود عنقا که تصوّر ذهنى ما است، آن هستى هم که آنجا گذاشتيم، آن هستى‌اى هست که در خارج است، آن وقت راجع به آن هست صحبت مى‌کنيم. آن هست تعين عنقا است. آيا آن هست باز لباس حقيقت پوشيده يا اينکه آن هست همين که مى‌گوئيم، هست، يا نيست، آن هست يعنى وجود قلمبه‌اى که عنقا را تشکيل مى‌دهد و ثقل دارد و سى کيلو وزنش است

سؤال: اين منتظر و حاکى هر دو يک حقيقت را شامل مى‌شود

جواب: ببينيد همين اين را که شما مى‌گوئيد خارج است يا نه بالأخره يک وجود مفروضى را در خارج تصور کرده ايد يا نه؟

اين تصور شما حکايت از او دارد، يعنى شما مى‌توانيد دو تکه کنيد، يک تکه ذهنتان، يک تکه خارج؛ اگر يکى باشد پس شما به کدام خارج مى‌خواهيد نگاه کنيد، ما ديگر نگاه به خارج نمى‌کنيم، چون هر چه هست در ذهن شماست. پس وقتى شما مى‌گوئيد زيد از مادر به دنيا آمده يا نيامده، صرف نظر از اين تصور ذهنى خودتان، يک شيئ خارجى را درست کرده ايد و آنجا گذاشته‌ايد.

سؤال: يعنى در خارج درست کرده ايم يا در ذهن درست کرده ايم؟

جواب: در ذهن درست کرده ايد. منتهى آن را با آنچه را که الآن تصور کرده‌ايد بين آنها بينونيّت انداخته‌ايد.

شما وقتى مى‌گوئيد زيد را من الآن ديدم زيدى را که توى خيابان هست ديدى، الآن بين آنچه که در ذهن شماست و بين آنچه که در خيابان است دوئيت است، اين زيدى که الآن در ذهن شماست حکايت مى‌کند از آن زيدى که در شارع دارد راه مى‌رود، حالا فرض کنيد که اين زيد در خيابان وجود نداشت، بالأخره يک ما به ازايى ذهن شما در خارج درست کرده، حالا اين نقل کلام را ما در همين ما به ازاء مى‌کنيم. آن که در خارج درست کرده باز وجود دارد يا ندارد؟ و آن دوباره يک ما به ازاء پيدا مى‌کند الى غير نهايه. و راهش هم همين است،

البته اشکالى که شما مى‌کنيد درست است. چون خلط بين مفهوم و بين مصداق کرده‌اند که وقتى وجود را ما بخواهيم تصور کنيم، اين مفهوم اعتبار عقلى است. اين مفهوم و اعتبار عقلى برداشتش از يک واقعيت خارجى است. خود آن واقعيت خارجى در ذهن نمى‌آيد که باز شما شک در آن واقعيت خارجى بکنيد يا نکنيد، آنکه در ذهن نمى‌آيد چون واقعيت خارجى در مغز ما جا نمى‌گيرد.

اشکال ايشان اين است که خيال کرده اند وقتى شما مفهوم وجود را تصور مى‌کنيد، خود وجود مى‌آيد در ذهن شما، مى‌گويد اگر وجود در ذهن شما آمد، پس مابازاى خارجى‌اش چه شد؟ در حالى که الآن شما شک داريد که آيا هست يا نه، پس معلوم مى‌شود اين وجودى که در ذهن شما آمده متکى به يک خارجى است. نقل کلام در خارج مى‌کنيم دوباره آن را مى‌بينيم که در ذهن آمد. ايشان مى‌گويد آنچه که در ذهن مى‌آيد برداشت خارج است، نفس خارج که نيست، وقتى برداشت خارج شد، آنجا تسلسلى هم لازم نمى‌آيد. اين مى شود يک اعتبار عقلى، آن مى‌شود براى خودش يک عالم ديگر، و وجود خارجى ميشود.

سؤال: خود تسلسل هم يک امر خارجى است نه يک امر ذهنى امر ذهنى که تسلسل بر نمى دارد

جواب: نه، امر ذهنى اشکال ندارد. و تسلسل مفروض آنها يک امر ذهنى است

و اينها مى‌گويند خود مفهوم وجود يک امر خارجى است، اشکال سر اينجا بود که همان مفهوم وجود، آن وجود خارجى مى‌آيد در ذهن ما ولى متکى به خارج است يعنى اين را در اعيان تصور مى‌کنند.

يعنى مى‌گويند: حقيقت وجود که در ذهن آمده متکى به يک حقيقت وجود ديگر است، آن هم متکى به حقيقت وجود ديگر است الى غير النهايه، ما مى‌گوئيم اين را که در ذهن مى‌آيد حاکى و يک امر انتزاع عقلى است. اينها نمى‌دانند آنچه که در ذهن است مفهوم است يعنى صاحب اين نظريه خيال مى‌کند ما که قائل به اصاله الوجود هستيم مى‌گوئيم چيزى که در ذهن مى‌آيد همان واقعيت خارجى است. در حالى که مفهوم وجود با عين حقيقت وجود دو تا است. آنکه در ذهن است مفهوم است آنکه ما به ازاى او است آن حقيقت وجود است و اين مطلب دو تاست. گرچه به يک بيان ديگرى خود همين وجود ذهنى، وجود است. ولى

اينها در اين بيان نيستند. [↑](#footnote-ref-1)